

جامعه‌شناسی مفاهیم اجتماعی در اندیشه‌های جلال‌الدین محمد بلخی (مولانا)

امیر رحیمی دادمرزی^۱، دکتر حبیب‌الله آقابخشی^۲

چکیده

در سال‌های اخیر مسائل اجتماعی جامعه به عنوان یکی از مهم‌ترین بخش‌های متون ادب فارسی مورد توجه قرار گرفته است و آثار ارزشمندی در این زمینه نگاشته شده است. هدف از این پژوهش تحلیل جامعه‌شناختی مفهوم عشق در اندیشه‌های جلال‌الدین محمد بلخی (مولانا) است. در تحقیق حاضر از تکنیک تحلیل محتوا برای تجزیه و تحلیل اطلاعات استفاده شده است. روش اجرا در این تحقیق به این صورت انجام شده است که پس از بررسی آثار مولانا، اندیشه‌های وی را به لحاظ جامعه‌شناختی با نظر سایر جامعه‌شناسان مورد تطبیق و تحلیل قرار گرفت. جمعیت آماری این تحقیق را آثار معروف مولانا تشکیل داده است که به صورت روش نمونه‌گیری هدفمند سه اثر مهم مولانا (مثنوی معنوی، دیوان شمس تبریزی و فیه مافیه) به عنوان نمونه آماری در نظر گرفته شده است. تحلیل‌های صورت گرفته بیان‌کننده این مطلب است که مولانا به ما می‌گوید بدون عشق زندگی اجتماعی ما به مقصود و سرانجامی نخواهد رسید.

واژگان کلیدی: عشق، جلال‌الدین محمد بلخی (مولانا)، مثنوی معنوی، دیوان شمس تبریزی، فیه مافیه

تاریخ دریافت: ۹۵/۲/۱۹

تاریخ پذیرش: ۹۵/۹/۲۰

مقدمه

^۱ گروه پژوهش اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن، تهران، ایران (مسئول مکاتبات)، ایمیل: amirrahimidmarzi@yahoo.com

^۲ گروه پژوهش اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی، واحد رودهن، تهران، ایران. ایمیل: haghbakhsi7@gmail.com

اندیشه اجتماعی مولوی کمال‌گرا و ستایش‌گراست، او انسان را مانند قرآن و عصای موسی و نفس عیسی، مجموعه‌ای از حقایق متعالی و رمز اندر رمز می‌داند: مرغ باغ ملکوتش می‌خواند که چند روزی در کنده و زنجیر تن گرفتار آمده است: اما آنگاه که انسان را در موجودیت اجتماعی‌اش مورد ارزیابی قرار می‌دهد، او را موجود مسخ شده‌ای می‌یابد که از فطرت قدسی و عرشی خود خارج شده و به صورت دیو و دد و گرگ آدمخوار، درآمده و جواب خوبی را با بدی می‌دهد. عشق و شوریدگی مولوی و گستردگی و ژرفای اندیشه عرفانی او سبب می‌شود که برخی از خوانندگان آثارش به این نتیجه برسند که در دریای طوفانی عشق مولوی و یا در جهان سراسر سوز و گداز معنوی شاعر، به دنبال مباحث اجتماعی گشتن، و یا از مسائل تربیتی و فکری و فرهنگی بحث کردن خطاست. مولوی به هر حال خواه به عنوان شاعری شوریده، خواه به عنوان اندیشمندی ژرف، در تمام احوال انسانی است. جامعه‌زاد و جامعه‌زی، که به گستردگی از دست آوردهای فکری و فرهنگی جامعه و علوم و معارف آن بهره‌مند شده و خود نیز، به سهم خویش، بر غنای این میراث فرهنگی افزوده است (به نقل از ستوده و همکاران، ۱۳۸۶: ۱۲۶).

مولوی در قلمرو عشق و عرفان به افق‌های بس وسیعی دست یافته است و افکار او در این زمینه، با وجود شور و شیدایی او، منسجم و گسترده و ژرف‌اند؛ اگر چه پذیرفتنی است که افکار و عقاید و نظریات اجتماعی او بویژه در قلمرو امور و مسائل زندگی عملی و اخلاق و رفتار اجتماعی به آن وسعت و عمق و نظام یافتگی افکار عرفانی او نیست؛ شاید ضرورتی هم نبوده است که در این مورد به سیستم سازی کامل دست زند. به عنوان مثال در مسائل اقتصادی تنها می‌توان گفت که شاعر، زراندوزی را مانع پیشرفت و تعالی معنوی و آفت اعتلای اندیشه و سدی در برابر کمال یابی می‌شمارد:

بند بگسل باش آزاد ای پسر
چند باشی بند سیم و بند زر

مسئله نظریات اجتماعی مولوی، مانند اغلب نظریات دیگر او، به اقتضای جهان‌بینی عرفانی شاعر جنبه خاص خود را حفظ می‌کنند؛ به بیان روشن‌تر، شاعر وارسته و آزاده منش، رسیدن مردم حق‌جو را به حقیقت از راه‌های گوناگون، مجاز و معتبر می‌داند و جنگ هفتاد و دو ملت را بیهوده می‌شمارد؛ و با تربیت و تهذیب اخلاقی و تزکیه معنوی و از خود گذشتگی و دوری از جهل و خود خواهی به دنبال حقیقت می‌گردد؛ حق‌جویی و حقیقت‌پژوهی نوع پروانه‌ای که اسباب محبوبیت شاعر را، حتی در میان دارندگان افکار و عقاید دیگر، فراهم آورده و سرانجام از او شاعری انسانی، و انسانی جهانی ساخته است (ترابی، ۱۳۸۵: ۱۲۶).

نکته عمده‌ای که در آثار او بویژه در مثنوی و غزلیات کاملاً مشهود است مربوط است به تجارب خاص او از مسایل اجتماعی و ادراک و احساسی عمیق از آنچه مربوط به مردم روزگارش و اجتماعی دورانش است. و او آنچه را که در زندگی همگانی به صورتی قابل طرح می‌دیده با دریافت حکیمانه در فحوای اشعارش نمایانده است. مصاحبت با مردم و بینش عمیق که ناشی از احاطه بر جمیع علوم روزگارش است، امکان شناخت و شناساندن هنرمندانه تجارب زندگی اجتماعی را به وی بخشیده است. اغلب حکایات و تمثیلات و روایات برگرفته از مشهودات اوست و حجم عمده‌ای از آن، مسایلی است که غریزی و فطری آدمی است. وی پسندهای اجتماعی را مطلوب زمانه‌اش و متناسب با روحیه عامه بوده است، در اشعار خویش مطرح می‌کند. بسیاری از

عقاید مولانا در مورد زنان، کودکان را می‌توان از مقوله برداشت‌های اجتماعی وی که متناسب با روحیه مردم معرف پسند آنان است، به شمار آورد (مباشری، ۱۳۸۹: ۱۰۷).

بیان مسئله

گسترده‌گی و عمق مضمون‌های اجتماعی و روانشناختی اندیشه‌های مولانا به گونه‌ای است که کمتر کسی ممکن است پس از مطالعه نوشته‌هایش شگفت زده نشود و به تحسین نکته بینی‌های او نپردازد. امروز با پیشرفت شگفت‌انگیز مفاهیم و گونه‌شناسی‌ها و نظریه‌های رفتار و کردار اجتماعی، شاید جستجو به منظور یافتن معادل‌های مفهومی در اندیشه‌های مولانا برای علم جدید بی‌معنی به نظر آید؛ اما به یقین می‌توان گفت، آنچه مولانا در شناخت طبایع، اطوار، صورت‌ها و ابعاد وجودی انسان مطرح کرده است، فراتر از نظریه پردازی‌های علم جدید و قدرت تبیین‌کنندگی آن است (علی احمدی، ۱۳۹۰: ۲۳).

در همین احوالات سوالاتی مطرح می‌شود از جمله آنکه هنر و امور و مسائل فرهنگی و اجتماعی پیشینیان که خاص خود آنان و ویژه زمان و مکان آنان بوده‌اند چه تاثیری در احوال انسان‌های قرن حاضر می‌تواند داشته باشد؟ گزینش و سنجش یا مطالعه و ارزیابی جوهر اجتماعی و هنری آثاری که آفرینندگان آنها سده‌ها از ما فاصله دارند با معیارهای نوین متعلق به سده بیستم یا بیست و یکم تا چه اندازه می‌تواند منطقی و گره‌گشا و روشنگر باشد؟ (مباشری، ۱۳۸۹: ۲۴).

حال سوال این است که اندیشه‌های مولانا از دیدگاه جامعه‌شناختی چگونه تحلیل می‌شوند؟ لذا، در تحقیق حاضر به منظور تحلیل جامعه‌شناختی اندیشه مولانا، با در نظر داشتن گسترده‌گی مفاهیم اجتماعی در نوشته و آثار به جا مانده از ایشان که بازگوکننده وسعت اندیشه و درک والای مفاهیم اجتماعی از سوی ایشان است؛ تنها به بررسی و تحلیل جامعه‌شناختی برخی از مفاهیم اجتماعی از جمله عشق، با خود بیگانگی، صلح و انسان دوستی پرداخته خواهد شد. همچنین محقق در نظر دارد تا علاوه بر مسائل اجتماعی، طی بررسی جامعه‌شناختی اندیشه‌های حضرت مولانا برای هر یک از این مفاهیم، به مقایسه با نظریات برخی از جامعه‌شناسان کلاسیک و مدرن بپردازد. در ادامه جهت بررسی بهتر موضوع، به تبیین مبانی نظری پرداخته می‌شود.

مبانی نظری

عشق

عشق یکی از اصول و آموزه‌های اساسی در جهان بینی عرفانی اکثر عرفاست بسیاری از آن‌ها عشق را شرط اصلی در سیر و سلوک برای وصول به حق و رسیدن به معرفت و یقین می‌دانند زیرا اکسیر عشق، چنان قابلیتی به جان انسان روا می‌دارد که می‌تواند تجلی‌گاه حسن یار شود و آدمی به وسیله آن به بارگاه اطمینان و آرامش دست یابد. در مکتب مولانا این مسئله از جایگاه والا و ارزشمندی در رسیدن آدمی به کمال و شناخت ذات احدیت برخوردار است (صیانتی و اسکو، ۱۳۹۴).

هر شاعر و عارف صاحب نظری از ظنّ خود تعریفی از عشق دارد؛ ولی همه پس از شرح فراوان همانند مولانا، به عجز خود در تعریف عشق اقرار و شرح حقیقی عشق را به عشق واگذار کرده‌اند:

عشق را از من مپرس از کس مپرس، از عشق پرس
عشق در گفتن چو ابر درفشان است ای پسر
ترجمانی من و صد چون منش محتاج نیست
در حقایق عشق خود را ترجمان است ای پسر
(غزلیات مولانا، ج ۳: ۱)

مولانا در حالات انسانی، مفهوم عشق را چنین بیان می‌کند:

در ننگجد عشق در گفت و شنید
عشق دریایی است عمقش ناپدید

یا

هر چه گویم عشق را شرح و بیان
چون به عشق آیم خجل گردم از آن

و

چون قلم اندر نوشتن می شتافت
چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت

(راسل) عشق را تجربه ای می‌داند که در آن تمام وجود آدمی مانند گیاهی که پس از دوران خشکی بر آن باران ببارد، تروتازه می‌شود. (هزلو) عشق را اشتیاق و محبت همراه با لذت، شادی، رضایت و احساس غرور و حتی وجد و شغف از برخوردار بودن از این احساس می‌داند.

آنچه در قالب واژگان و عبارات از عشق بیان می‌شود، تنها انسان را از حقیقت عشق دور می‌کند. عشق لطیفه‌ای غیبی است که در مکتب و مدرسه کسب نمی‌شود؛ بلکه چشمه‌ای است که با عنایت معشوق از میان جان عاشق می‌جوشد:

ای بی خبر از ساختن و سوختنی
عشق آمدنی بود نه آموختنی

(رباعیات، ج ۸: ۳۱۶)

با وجود این، انسان‌ها می‌خواهند از عشق بدانند و شنیدن حدیث عشق از زبان مولانا، سالک مقام عشق، حلاوتی دگر تصوف خراسان که از ساده‌ترین شکل زهد آغاز دارد؛ چون جمع بزرگی از محققان، نظیر شفیعی کدکنی معتقدند: «تصوف خراسان که از ساده‌ترین شکل زهد آغاز می‌شود، در مولوی به اوج می‌رسد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۵۴۸). همچنین عشق را پایه اصلی و طریقه عرفانی مولوی و غزلیات آتشین مولوی که را یک پارچه عشق و جذبه و حال دانسته‌اند (همایی، ۱۳۷۶: ۸-۹).

نگاه مولانا و دیگر بزرگان اهل تصوف به عشق، همان نگاه اهل شریعت به مذهب با برخوردارگی از جلوه‌های عمیق احساسی است: «عرفان نگاه هنرمندانه و جمال‌شناسانه نسبت به دین است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۳۸). این اندیشه، رکن اصلی سیر و سلوک عارفانه است که در تمهیدات نیز چنین تشریح شده است: «ای عزیز به خدا رسیدن فرض است و لابد هر چه به واسطه آن

به خدا رسند فرض باشد به نزدیک طالبان، عشق بنده را به خدارساند، پس عشق از بهر این معنی فرض راه آمد» (عین القضاة، ۱۳۹۲: ۹۷). مولانا نیز با چنین نگرشی در اشعار خود از عشق به عنوان مذهب و دین خود نام می‌برد:

خرد ندارد و حیران شود ز مذهب عشق

اگر چه واقف باشد ز جمله مذهب ها

(غزلیات، ج ۱: ۱۴۶)

گر تو اندر دین عشقی، بر ملامت دل بنه

و از فسوس و تسخر دشمن مکن رو را گران

(غزلیات، ج ۴: ۲۰۹)

مولانا یک بار می‌شنود که عشق به او می‌گوید که وی خود آتشی بود که یاد عشق او را افروخت. اما صورت خیال دلپسند او، این وضعیت را وارونه وصف می‌کند:

من نکردم جلدیی با عشق او کان آتشش

آب کردی مر مرا گر سنگ خارا بودمی (۲۷۸۵د)

شعله‌ی نامیرای عشق الهام بخش اوست، و این شعله مانند خورشید می‌تواند هزاران خورشید جهان مادی را بسوزاند. با این همه، مولانا از سوختن در آتش لذت می‌برد، زیرا جان او همچون سمندر است که بی‌آتش نمی‌تواند زندگی کند. درست مانند داستان ابراهیم در قرآن (سوره ۲۱ آیه ۶۱) این آتش بر عاشق «بردا و سلاما» (سرد و خوش) می‌شود، گویی در گلستان مسکن دارد. بالاتر از این عشق هر خیال و هر صورتی را می‌کشد، و به این ترتیب نقص‌ها و عیب‌های انسان را فانی می‌سازد. و در نتیجه خاری باقی نمی‌ماند، و همه چیز به گلستان تبدیل می‌شود.

در تصویر زیبایی، مولانا عشق را به برق تشبیه می‌کند که بارقه‌ی آن ابری را که چهره‌ی ماه را پوشانده است می‌سوزاند، و هر حجاب و پرده‌ای که چهره‌ی ماه‌وش معشوق را پوشانده باشد از میان می‌برد. مولانا هر مقدار صور خیال متنوع برای «بیان» عشق به کار می‌برد، این صورت یک وجه مشترک دارند: همه کارها و اعمالی که توصیف می‌شود از جانب عشق، از منبع الهی شروع می‌شود، عشق بازی است که طعمه را می‌ریاید، شیر درنده است، موج است، شاه است که شهر را در حصار می‌گیرد، مطرب است، ساقی است، آتش او با رنده است و مادر مهربان و شفیق است. مولانا که خویشتن را یکسره به این قوه و نیروی الهی سپرده است. عشق خدا را در ظرف شکننده دل احساس می‌کند:

ای عشق که از زفتی در چرخ نمی‌گنجی

چون است که می‌گنجی اندر دل مستورم

درخانه دل در جستی، در را ز درون بستی

مشکات و زجاجم من یا نور علی نورم

عاشق که با این نور روشنی و فروغ یافته در می‌یابد که همه چیز به جمال و جلال اشاره دارد. جلالی و جمالی که چشم آدمی قادر به رویت آن نیست و اندیشه آدمی به درک آن نائل نمی‌شود، زیرا غیرت عشق ذات را در پشت حجاب گل‌ها و بلبل‌ها پنهان می‌کند.

با خودبیگانگی

عشق انسان را از خود بیگانه می‌کند. از خود بیگانگی حالتی است که در آن شخصیت بیگانه‌ای (انسان یا مشی) در آن حلول می‌کند و انسان (غیر) را (خود) احساس می‌کند. مولوی در ابیات زیر از خود بیگانگی انسان را در قالب (پری) ترسیم می‌کند و می‌فرماید:

چون پری غالب شود بر آدمی
گم شود از مرد وصف مردمی
"اوی" او رفته پری خود او شده
تُرک، بی الهام تازی گو شده

(در اینجا نشان داده شده است که وقتی انسان از انسانیت دور شود پری درون او حلول می‌کند.)

گاهی در اشعار مولانا از خود بیگانگی تا آنجا پیش می‌رود که دیگر فرد چیزی جز دیگری را نمی‌بیند و «خود» را «او» می‌داند.

ای زندگی تن و توانم همه تو
جانمی و دلی ای دل و جانم همه تو
تو هستی من شدی از آنی همه تو
من نیست شدم در تو از آنم همه تو

گاهی در اشعار مولانا شخصی همه چیز را مشخص می‌بیند در ابیات زیر زلیخا همه چیز را یوسف می‌بیند:

آن زلیخا از سپندان تا به عود
نام او در نامها مکتوم کرد
صد هزاران نام گر بر هم زدی
گرسنه بودی چو گفتمی نام او
تشنگیش از نام او ساکن شدی
نام یوسف شربت باطن شدی
نام جمله چیز یوسف کرده بود
محرمان را سر آن معلوم کرد
قصد او و خواه او یوسف بدی
می شدی او سیر و سرمست جام او
نام یوسف شربت باطن شدی

یا در جایی دیگر وقتی مجنون از رنج و دوری لیلی، رنجور شده و طیب برای دارو کردنش آمد دستور رگ زدن داد. مجنون به فصاد (رگ زن) گفت، مزد فصد گیر و د زیرا:

ترسم ای فصاد گر فصدم کنی
داند آن عقلی که او دل روشنی ست
نیش را ناگاه بر لیلی زنی
در میان لیلی و من فرق نیست

در تاریخچه استفاده از اصطلاح الیناسیون³ برای این منظور از هگل (۱۷۷۰-۱۸۳۱ م) به عنوان نخستین کسی یاد شده که از این واژه استفاده و آن را وارد فلسفه نموده است (آرون، ریمون، ۱۸۸). پس از وی با تغییر معنا در رشته‌های گوناگونی چون اقتصاد، جامعه‌شناسی، و روانشناسی استفاده شد (دریابندری، ۳۴۱). این واژه در زبان فارسی غالباً به کلماتی همچون «از خود بیگانگی»، «بی‌خویشی»، «نتاخویشتنی» ترجمه شده است. چنانکه گفته شد در غرب ادعا می‌شود که مشکل "از خود بیگانگی" برای بار اول بوسیله خردمندان همچون: فریدریش هیگل، فویر باخ، ژان ژاک روسو، کارل مارکس، ماکس ویبر و دیگران مطرح گردیده است.

³ Alienation

لیکن، پیدایی اندیشه مسخ انسان یا از خودبیگانگی را می‌توان یک هزار و چند صد سال پیشتر از غربیان، در روند رویکردهای فکری عارفان و صوفیان سرزمین خود ما اعم از: بایزید بسطامی، ابراهیم ادهم، ابوسعید ابوالخیر، خواجه عبدالله انصاری، سنایی غزنوی، مولانای بلخی ...، مطالعه کرد.

وقوع حالت " از خود بیگانگی " در تغییر شخصیت حقیقی انسان به شبه اش زمانی آشکار می‌گردد که جسم ناتوان وی به نسبت موقعیت زیست اجتماعی و خانوادگی او بصورت مستقیم و غیرمستقیم زیر فشارهای موجود اشکال شعور اجتماعی و جبر جامعه قرار می‌گیرد، و انسان به گونه‌ای در دائرة لجن زار " از خود بیگانگی " اسیر می‌شود. در آن مرتبه چیزی را که انسان خود خلق کرده و یا جز شایستگی‌های شخصیت وی می‌باشد، به‌گونه‌ای از آن دور می‌گردد. بین فیلسوفان و متفکران در تاریخ و مفهوم از خود بیگانگی اختلاف نظر وجود دارد. برخی مانند: آدریو و میلز معتقدند که الیناسیون پدیده‌ای خاص جوامع صنعتی و فوق صنعتی است. اریک فردم معتقد است تاریخ بیگانگی به دوره پیامبران عهد عتیق، زمانی که بت پرستی رایج بود و مردم مجسمه‌های ساخته دست خویش را می‌پرستیدند، بر می‌گردد. با وقوع نهضت پروتستان، بیگانگی معنای جدیدی به خود گرفت و مترادف با مرگ روحی یا معنوی، به معنای جدایی انسان از خدا به کار برده شد. روسو معتقد است طبیعت آنان آزاد توسط جامعه و نهادهای اجتماعی وجود در آن به غل و زنجیر کشیده می‌شود او معتقد است انسان آزاد است ولی به محض ورود به جامعه دچار نوعی از خود بیگانگی می‌شود هگل جهان هستی را با همه جدایی‌ها و پراکندگی‌هایش، جلوه‌ای از یک حقیقت می‌داند و بر این باور است که انسان و جهان خارج در اصل از یک گوهرند، ولی انسانی که از این معنی آگاه نباشد، جهان را مجموعه‌ای از چیزهای بیگانه از خود می‌پندارد (پلامناتز). تحلیل و تبیین مفهوم از خود بیگانگی بعد از هگل توسط هگلین چپ مثل هس و مارکس ادامه پیدا کرده است. اینان بر خلاف هگل، کانون توجه خود را از دنیای ذهنی به دنیای عینی تغییر داده و کوشیدند از خود بیگانگی را به جنبه‌های اقتصادی و زندگی اجتماعی تعمیم دهند.

پدیده از خود بیگانگی به معنای از دست دادن هویت و گسستگی شخصیت در دنیای امروز از موضوعات مورد توجه اندیشمندانی چون هگل، مارکس و کافکا بوده است. برخی نیز چون هایدگر بیم اسارت انسان مدرن در چنگال تکنولوژی و باختن هویت در برابر آن را داشته‌اند. البته این امر تنها به کتاب‌ها منحصر نماند و در همان دهه‌های آغازین مدرنیته به سینما و فیلم نیز کشیده شد. فیلم تمثیل از خودباختگی انسان در برابر تکنولوژی است؛ حکایت «عصر جدید» کمدی کارگری که شخصیت خود را در پی بستن پیچ در کارخانه می‌بازد و دنیای مدرن از او موجودی می‌سازد که از خود جز بستن پیچ و مهره نمی‌شناسد.

البته باختن اصالت نگرانی جدیدی نیست و در خود ادبیات ایران از دیرباز در آثار شعرائی چون ناصر خسرو، سعدی و حافظ بیم از کژ رفتن و مسخ گردیدن و دور شدن از جایگاه انسان با عبارات متفاوتی بیان شده است. اما در این میان، مولانا جلال الدین محمد اهمیت خاصی دارد؛ او که از همان آغاز مثنوی اشتیاق بازگشت به اصل دارد، سخن از «خلقت سه گونه آدم» می‌زند و آدمی را «نیم او از فرشته و نیمیش خر»، در مرز میان فرشته و حیوان «با دو مخالف در عذاب» می‌یابد که می‌تواند «مستغرق مطلق» باشد

یا با «خران ملحق و شهوت مطلق». دغدغه مولانا از همین است که انسان از «فزونی در کمی افتد» و «خود بازد» و سرانجام «جان او در بی آن شدن خر شود» و این دغدغه در توصیف صرف و به سوگواری خواندن «سینه های شرحه شرحه» خلاصه نمی‌گردد. او بی‌خویشتنی را درمان‌پذیر می‌داند و در سراسر مثنوی راهکارهای گوناگونی برای بازگرداندن انسان به خویشتن ارائه می‌کند. در این میان مولوی نگاه مثبتی به تشویق‌های وجودی و موقعیت‌های مرزی و دلهره‌زا دارد و آنها را موهبت‌های الهی و «آنسوئی» می‌نامد.

مولوی از نوادری بود که با دقت و ظرافت فکری و کلامی بسیار، پی برده بود که مشکل مرکزی وجودی انسان از جدایی او از طبیعت و از شخصیت متناقض او برمی‌خیزد و این امری است که مستلزم داشتن رابطه رضایت‌مندانه با جهان هستی است (آراسته، ۱۳۷۲: ۱۲). اما انسان یا به دلیل گیجی ناشی از تکرر، تعدد و تنوع سرگرمی‌ها در قالب مخدرات و مفرحات جهان حاضر یا تلاش‌های معیشتی و اشتغالات مختلف روزمره، به تمامی در پی "بیخود" کردن، یا ناهشیار نمودن هشیاری ذاتی "خود" است:

جمله عالم ز اختیار و هست خود	می‌گریزد در سر سرمست خود
تا دمی از هوشیاری وارهند	نگ خم و زمر بر خود می‌نهند
می‌گریزند از خودی در بیخودی	یا به مستی یا به شغل ای مهتدی
	(مولوی ۱۳۸۱/۶/۲۲۵ تا ۲۲۷)

اما در این باره، این تمام سخن مولوی نیست. از نگاه مولوی تنها توجه به عوامل بیرونی نیست که انسان را به خود مشغول داشته است، بلکه در بسیاری از موارد انسان درگیر عواملی در درون خود است که آنها به مراتب در غفلت انسان از خویشتن خویش بسیار رعب‌انگیز و قوی پنجه‌ترند. در دنیای امروز انسان از آن نظر که گرفتار عوامل بیرونی است، خویشتن را فراموش کرده است، اما اگر از این عوامل نیز رهایی یابد، باید توجه داشته باشد که عواملی در درون او هستند که وی را به خود مشغول می‌دارند و موجبات فراموشی خویشتن خویش می‌شوند. این عوامل درونی و بیرونی به نیکی در داستان شیر و نخجیران به تصویر کشیده است. در این داستان، خرگوش نماد و نمونه عوامل بیرونی است. ولی برای به هلاکت کشاندن شیر، این عامل به تنهایی کفایت نمی‌کند. به همین دلیل است که در دل چاه تصویر شیر را برشیر می‌نماید تا عوامل درونی، شیر را به دام هلاکت بکشاند (مولوی، ۱۳۸۱/۱/ابیات ۱۰۰۰ به بعد).

در فلسفه عرفانی جای دو من در رابطه عاشق و معشوق روا نیست. بی‌خویشتنی در فلسفه اشراقی، یهودیت، مسیحیت قرون وسطایی، عرفان شرقی، و به‌طور کلی در تفکر شهودی، دارای ارزش مثبتی است. هشیاری یا "با خویشتنی" حالت جدایی‌داننده و دانسته (ذهن و عین) است. اما جدا از این معنای خاص، واژه از خودبیگانگی در دنیای ما بیش از هر چیز معنا و ماهیتی دنیوی یافته و جالب توجه و تأمل‌آنکه، مولانا جلال‌الدین که در مقام عارفی کامل به بیان بی‌خویشتنی عاشقانه در پای معشوق شوق‌وافر داشته و بسیار بدان پرداخته است، در معنای دنیوی بیگانگی و مسخ بشری نیز ابیات عمیق و روشنگری در مثنوی سروده است. این

همان روی دیگر سکه از خودبیگانگی در نگاه عارفانه است که پیشتر بدان اشاره شد. البته در نظر او این دو معنای "از خودبیگانگی" انسان، در نقطه‌ای با هم ارتباط می‌یابند که بدان اشاره خواهد شد. به هر حال مصادیقی از کلام مولانا که در تعاریف ما با از خودبیگانگی ناشی از صورت پرستی و دوری از معنا به آن اشاره شده، با آنکه به روشنی در تعبیر آن بزرگوار نیامده است، اما بیشتر همان معنا را ایفاد می‌نماید. یعنی اشاره نگارندگان به معنای از خودبیگانگی ناشی از مسخ دنیوی انسان است که در کلام وی نهفته و غرض تحلیل محتوای واژه یادشده نیست. نتیجه سخن این است که از خودبیگانگی مفهوم مشترکی است که در رویکرد عارفانه با سایر رویکردها مورد توجه قرار گرفته و رابطه آنها از نظر منطقی رابطه عام و خاص مطلق است. بدین معنی که در نگاه عارفانه از خودبیگانگی معنا و مفهومی وسیع‌تر دارد، در حالی که در رویکردهای فلسفی، جامعه‌شناختی و روانشناختی دایره مفهومی از خودبیگانگی بسیار محدودتر از نگاه عارفانه است.

صلح و انسان دوستی

انسان‌دوستی از جمله ویژگی‌ها و صفاتی است که انسان را از تنگ نظری و حصار خودمحوری خارج ساخته، موجب می‌شود تا در برابر دیگران، از خود ایثار، فداکاری و گذشت نشان دهد و با آنها پیوند صمیمانه برقرار کند. در علم روانشناسی اجتماعی، که در پی دستیابی به علل پدید آمدن رفتار، احساسات و افکار افراد در موقعیت‌های اجتماعی و نیز شناخت چگونگی هر یک از آنهاست، اینگونه رفتارها را رفتارهای معین اجتماعی یا حمایتی (Prosocially) می‌نامند و مراد، دسته‌ای از رفتارهای اجتماعی است که ماهیت تعاون دارند؛ مثل دوستی، همدلی، فداکاری و غیره. این رفتارها اغلب به عنوان رفتاری داوطلبانه در جهت منافع دیگری، مانند کمک، همکاری و دلجویی کردن تعریف می‌شود (آیزنبرگ، 1384: ۹).

برخی روانشناسان اجتماعی، نوع دوستی را منشأ بروز رفتارهای حمایتی می‌دانند و برخی دیگر، آن را یکی از انواع این رفتارها می‌شمرند. به هر حال، آنچه مسلم است، نوع دوستی به عنوان یک رفتار اجتماعی پسندیده، مورد تأیید همه انسان‌های بهنجار، در هر زمان و با هر ملیتی می‌باشد. هر چند علم روانشناسی اجتماعی حدود یکصد سال اخیر مورد توجه قرار گرفته، ولی نمی‌توان نظر بزرگان و اندیشمندان گذشته را که درباره رفتارهای اجتماعی آثاری از خود برجای گذارده‌اند نادیده گرفت؛ بنابراین، یکی از موضوعاتی که می‌توان در این رشته مورد توجه قرار داد، بررسی مسائل اجتماعی از دیدگاه این اندیشمندان، از زاویه روان‌شناسی و با تحلیل علمی است. مولانا از جمله این اندیشمندان است که گرچه، هدف او پرداختن به مسائل اجتماعی نبوده و به طور مستقیم آرای مشخصی در امور اجتماعی ابراز نکرده است، ولی از آنجا که اساس نگرش اجتماعی، توجه به رابطه متقابل انسان‌ها و رفتارهای اجتماعی آنهاست؛ پس می‌توان گفت که چنین نگرشی در آثار وی به خوبی مشهود است؛ به طوری که در ابیات بسیاری از مثنوی، ذهن آدمی متوجه بنیان‌های اجتماعی پاره‌ای از اندیشه‌ها و خلق و خواها می‌شود.

نگاه مولانا به مقوله‌ی صلح، نگاهی عرفانی و اجتماعی است. صلح و آشتی در مثنوی معنوی از سازگاری و تناسب میان اضداد عالم آغاز می‌شود و تا وحدت ادیان و صلح و آشتی میان تمامی ابناء بشر پیش می‌رود و در نهایت، والاترین مرتبه‌ی آن که رابطه‌ی میان بنده و خداوند است، می‌رسد. زمینه‌های عرفانی اندیشه‌ی مولانا، تأثیر او از عرفا، مسلماً در شکل‌گیری و تقویت دیدگاه‌های مولانا درباره‌ی صلح و آشتی مؤثر بوده است. همچنین تأثیر روزگار آشفته و پر جنگ و ستیزی را که مولانا در آن به سر می‌برد و جنگهای صلیبی و حملات مغول را نباید از یاد برد.

روش شناسی تحقیق

از آنجا که تحقیق حاضر به دنبال تحلیل جامعه‌شناختی اندیشه‌های مولانا است؛ لذا به لحاظ کمی یا کیفی بودن از زمره تحقیقات کیفی به شمار می‌رود. تحقیق حاضر نیز به لحاظ اجرا از نوع تحلیل محتوا به شمار می‌رود. روش اجرا در این تحقیق بدین گونه است که پس از بررسی آثار مولانا، اندیشه‌های وی را به لحاظ جامعه‌شناختی مورد تحلیل قرار داده و با نظر سایر جامعه‌شناسان مورد تطبیق و تحلیل قرار داده شوند. گردآوری اطلاعات در این تحقیق به شیوه کتابخانه‌ای - اسنادی صورت پذیرفت. جمعیت آماری تحقیق حاضر را آثار معروف مولانا تشکیل می‌دهد. از آنجا که این تحقیق کمی - کیفی می‌باشد، روش نمونه‌گیری به صورت هدفمند در نظر گرفته شد. سعی شد، اشعار و نوشته‌های مرتبط با مفاهیم اجتماعی مورد نظر مورد بازبینی و تحلیل قرار گیرند. از اینرو سه اثر مهم مولانا (مثنوی معنوی، دیوان شمس تبریزی و فیه مافیه) بعنوان نمونه آماری در نظر گرفته شد. تجزیه و تحلیل اطلاعات همزمان با آغاز گردآوری اطلاعات صورت پذیرفت. همچنین برای تحلیل اندیشه‌های مولانا، از نظر اساتید و صاحب‌نظران و مولانا‌شناسان استفاده شد. تحلیل اندیشه‌ها با استناد به اسناد و مدارک موجود، همفکری با اساتید و مولانا‌شناسان، مقایسه با اندیشه‌های سایر جامعه‌شناسان و ادراک و قوه تحلیل خود محقق انجام شد.

یافته‌ها

تحلیل مفهومی بیشتر به فراوانی مفهوم‌ها در متن که اغلب به صورت واژه‌ها مطرح می‌شوند می‌پردازند. در تحلیل مفهومی یک مفهوم یا مفهوم‌هایی برای بررسی انتخاب می‌گردند و وجود آنها به صورت کمی بررسی می‌گردند. در این جا تمرکز روی وجود یا رخداد اصطلاحات انتخاب شده در متن یا متن‌ها چه به صورت صریح و چه به صورت ضمنی است. در ادامه نتایج حاصل از بررسی تحلیل مفهومی مفاهیم مورد بررسی عنوان می‌شود.

کتاب مورد بررسی									مثنوی معنوی			
محورها		عشق			با خود بیگانگی		صلح و انسان دوستی					
کلمات		دوستی	محبت	مهر	وداد	بیگانگی	صلح	دوستی	انسان	دوست		
تعداد		۲۳	۱۷	۸۴	۱۳	۳	۱۴	۲۳	۱۸	۱۱۲		
مضامین		کاربرد این کلمه در مفهوم: عشق مجازی یا ظاهری و جسمانی و غیر حقیقی که موقتی است و زود گذر و عامل و انگیزه آن چیزی جز انفجار عقده جنسی یا گره خوردن بی-نهایت آن نیست. عشق یا عشق حقیقی که غزلیات و اشعار عارفانه، تجلیات آن است.			کاربرد این کلمه در مفهوم: عاملی برای باخود بیگانگی است.		کاربرد این کلمه در مفهوم: استفاده از تناسب و سازگاری اضداد موجود در عالم شروع کرده و به صلح و آشتی انسان‌ها با یکدیگر و با خداوند که کاملترین و بارزترین نمونه آن است اشاره می‌کند. آشتی اضداد در عالم برای ادامه حیات موجودات امری لازم و ضروری است.					
دال و مدلول		بیان اهمیت، عشق و چه در مفهوم خود آن و چه در نقش آن در با خود بیگانگی، همچنین تأکید در صلح و انسان دوستی به دلیل بیان اهمیت آشتی دادن اضداد در عالم برای ادامه حیات می‌باشد.										
نحوه گفتار		بیان عشق به عنوان عاملی برای رسیدن انسان به کمال و همچنین عاملی برای فنا و با خود بیگانگی.										
نحوه بیان		مترادف‌گزینی برای کلمه عشق در نمونه‌های گوناگون.										
برجسته سازی		تأکید ۱۳۷ گانه عشق و مترادفات آن نشان دهنده اهمیت این عنصر در حیات انسانی و بیان دوگانگی آن در حیات و فنا انسان. با خود بیگانگی به عنوان یکی از نتایج عشق. تأکید بر صلح و آشتی اضداد در انسان برای رسیدن به تعالی وی.										
تقدم و تأخر		شروع ابتدایی از عشق و سپس پرداختن به از خود بیگانگی و در پایان سخن از صلح و آشتی میان اضداد با تأکید بر آثار آنها.										

کلمات عشق، عاشق و معشوق، و نظایر آنها از جمله کلماتی هستند که در کلام عرفا و اشعار عارفانه بسیار دیده می‌شوند، سراسر نوشته‌های مولانا مملو از تعبیری است که در مواردی به صراحت و در موضعی در پرده تمثیل‌ها و نمادهای ظریف جلوه گر می‌شود. مولانا جلال‌الدین، شاعر و عارف پاکدل و سالک طریق حقیقت، تنها وسیله وصال به ذات حقیقی را عشق می‌داند که لازمه آن داشتن دلی چون آینه که مرکز عشق است و موهبت الهی و کشش غیبی و اراده شخصی می‌باشد. مولانا بر خلاف عارفان دیگر که عشق مجازی را پلی به سوی عشق حقیقی می‌دانند، آن را مردود می‌داند و طالبان و رهروان عشق را به سوی عشق حقیقی رهنمون می‌سازد. وی، عشق را دریای آتشین با امواجی سمیناک که هریک از امواجش گوهر اسرارست که سالک را به سوی حقیقت می‌کشاند و نیز دریایی که قعر و ساحل ندارد، معرفی می‌کند و عشق را غیر قابل توصیف و ذره‌ای از آن را غیر قابل گنجایش در عالم می‌داند. در بسیاری از آثار عرفانی، عشق زمینی پلی به سوی عشق آسمانی است. جان انسان چون عاشقی است که از وصل باز مانده و به دیار غربت افتاده است، شوق وصال هر لحظه او را در آتش اشتیاق می‌سوزاند و در راه رسیدن به حق و معشوق حقیقی ترک جان می‌گوید، و همه چیز را برای رسیدن به مقصود فدا می‌کند و مصائب و دشواری‌های این راه را با جان و دل پذیرا می‌شود. و چون حدیث عشق و آسودی افسانه سنگ و سبو است، از این روی برای رسیدن به مطلوب هرگونه سختی و ناملایمی را به جان می‌خرد، و چون پروانه گرد شمع مقصود می‌گردد و می‌سوزد، و از این سوختن چه لذت‌ها حاصل می‌کند. بدین ترتیب، می‌توان گفت که از اشعار مولانا، بوی جان سوخته و بوی درد عشق، بر مشام هر خواننده و شنونده‌ای می‌رسد و متأثر و مجذوب خود می‌گرداند. که این امر نشان دهنده دید متفاوت مولانا در نگرش به جهان می‌باشد. او عمری را که بی‌عشق بگذرد سالهای مبهم و غبار آلودی می‌داند در گورستان تعلقات و تراحمات تاریخ دفن گردیده است، او به خون جوشان خویش رنگ شعری می‌دهد و بدان حقایقی را به انسانها تقدیم می‌کند که جز با قرار گرفتن در همان حال نمی‌توان به آنها دست یافت.

نمادها بازگوکننده عقاید نمادپردازان است. از آنجا که عقاید اجتماعی و نیز نگرش مولانا به عشق، دارای دو جنبه منفی و مثبت است و از سوی دیگر عشق نیز دارای ویژگی‌ها و ابعاد مختلف است، لذا از دیدگاه نماد پردازانی چون مولانا، عشق و محبت، اکسیر حیات است و بهانه بودن؛ و اگر عشق نبود، هیچ نبود. حتی کسانی که از عشق بی بهره‌اند، ادراکی از تهی بودن سینه خود دارند و می‌فهمند که چیزی از حیات کم دارند. این معنا در جهان بینی عرفانی که آثار مولانا نمونه‌های درخشان آن است، ژرف‌تر و لطیف‌تر بیان می‌شود. عرفا معتقدند که اصل همه محبت‌ها حضرت حق است و از اوست که محبت در همه هستی جاری و ساری

می‌شود. اما عشق حقیقتی سیال و مواج است و درنگ ناپذیر و از آنجا که عشق ریشه در صفات حق دارد و در همه اشیاء ساری و جاریست، پس عشق را به هر چه بشناسیم هم به عشق شناخته‌ایم. شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت. (مثنوی، دفتر اول، ب ۱۱۵)

در مثنوی معنوی مولانا عاشقی را که خدمتها، وفاداری‌ها، و رنج‌های بی شماری را که در راه وصال به معشوق کشیده بازگو می‌کند، معشوق در جواب او می‌گوید: همه اینها که برشمردی ادعایی بیش نیست آنچه تاکنون ذکری کرده‌ای و به جای آورده‌ای فروع بوده است و آنچه فروگذاشته‌ای اصل عشق و ولاست. مولانا در این داستان به این مسئله اشارت دارد که هرچند عنایت الهی مؤمن را مشتاق فکر و ذکر می‌کند و دل مشغولی دنیا را از او می‌گیرد و از عالم ماده جدا کرده و در عالم ملکوت و معنا جولان می‌دهد. لکن اگر سیر معنوی را از روزنه عقل جزوی خود به تماشا بنشیند ناشی از محدودیت و ضعف عقل او می‌باشد، چرا که خود را در عقل عاشق شده گم نکرده است و در راه سیر و سلوک خود هیچ نمی‌بیند، الا اشتیاق با او بودن را. منظور از گم شدن عقل در عشق همان عقل خوگرفته با عشق والا یا عقل خو گرفته با عشق لطیف الهی است که آن دو را در یک دیگر تحلیل کرده و یکی می‌سازد، زیرا قلب عاشق با عقل الهی‌اش متحد گشته و اتحاد عقل و قلب با عشق سر فنا را در بقا معنا می‌بخشد تا آنجا که عقل دل، عقل عشق را می‌طلبد و در می‌یابد. لذا مولانا در همین حکایت در مقایسه بین عقل و عشق اینگونه بیان می‌دارد که عاشق تشنه حقیقت، عطش سیراب نشدنی دارد که از حضرت حق دم به دم به او می‌رسد و او را به سمت حق هدایت می‌کند.

مفهوم با خود بیگانگی به طور گسترده در علوم انسانی جهت تبیین برخی از انواع کنشها، واکنش‌ها، فرآیندها، حقایق پیرامون و فشارهای روانی و اجتماعی به کار می‌رود. در زبان فارسی به صورت با خودبیگانگی، ناهمبستگی، بی‌خویشتنی، بیزاری، خودفراموشی، بیگانگی، بیگانه کردن، جدایی چیزی از چیز دیگر، دیگری را به جای خود پنداشتن و خود دیگر پنداری، تعبیر شده است. پسوند در زبان التین، صفت ساز است. بنابراین، به معنای منسوب به دیگری است. از آن شخص دیگر کردن «یا به عبارت واضح‌تر، «انتقال به غیر» می‌باشد. باخود بیگانگی به معنی دور شدن از ارزش‌ها و فضائل اخلاقی و انسانی و فراموش کردن کمالات و غفلت از خود اصیل و واقعی و گم کردن مسیر درست هدایت است. این موضوع که امروزه با تعبیرات متفاوت و به طور ویژه‌ای مورد توجه دانشمندان و بزرگان علم و ادب بوده و هریک به نوعی به آن پرداخته‌اند. مولوی در دیوان مثنوی بارها، آدمی را مخاطب خویش قرار داده و او را از غفلت و بی‌خبری نسبت به جایگاه خویش، بر حذر می‌دارد و با معرفی نمودن موانع و آفات خودشناسی چون بیماری خودشیفتگی، خود کم بینی، حسد، عیب جویی و... آدمی را متوجه خود واقعی و ارزش‌های اصیل خویش می‌گرداند.

فیه ما فیه	کتاب مورد بررسی
------------	-----------------

صلح و انسان دوستی				با خود بیگانگی	عشق				محورها	
دوست	انسان	دوستی	صلح	.	مهر	وداد	محبت	علاقه	دوستی	کلمات
۱۰	۲	۷	۲		۰	۰	۸	۰	۷	تعداد
				عدم پرداختن به خود بیگانگی	بیان عشق به عنوان ابزار نیازمندی و افتقار				مضامین	
استفاده از استعارات برای بیان معارف و اخلاقیات و استفاده از آیات قرآن برای محکم ساختن کلام خود.										دال و مدلول
بیان شعر گونه تفسیر آیات قرآن										نحوه گفتار
استفاده از گفتار بلیغ و شیوا در بیان کلیات خود و استفاده از پند و اندرز.										نحوه بیان
بیان مضامینی چون دوری از تعصب، و یا عشق به عنوان عاملی ضروری برای علم پژوهشی و دانستن، همچنین ضرورت عمل در کنار علم و دوری از غرور و تکبر و وصال محبوب به عنوان مقصد نهایی.										برجسته سازی
ابتدا از لزوم دوری از تعصبات سخن گفته و سپس به بیان عشق به عاملی برای حرکت سالک در مسیر سلوک سخن گفته است. و در این راه ابزاری مانند تواضع و فروتنی را برای وصال محبوب به عنوان مقصود نهایی زندگی برشمرده است.										تقدم و تأخر
<p>فیه ما فیه با بیان آن قسمت که انسان را به گوشه گیری و بریدن از اجتماع دعوت می کند و در نقطه مقابل عقل و علم رفتار می نماید و عمل تکروی و خرافه پرستی را تلقین می کند مذموم و غیرقابل قبول است و باید کنار بگذاریم؛ اما بخش دوم عرفان آن است که روحیه معنوی شخص را تقویت می کند، عشق ورزی و محبت به انسانها را ترویج می کند و احترام و گذشت و برادری و اتحاد و اخوت را به انسانها می آموزد.</p> <p>مولانا در فیه ما فیه خود با اشاره به نگاه دوگانه ای که به عرفان اسلامی وجود دارد، آن قسم از عرفان اسلامی را که انسان را به گوشه نشینی و بریدن از اجتماع ترغیب کرده و در نقطه مقابل عقل و علم رفتار می کند مضموم دانسته و آن قسم از عرفان اسلامی که در آن انسان را به عشق ورزی و صلح و انسان دوستی ترغیب می کند و احترام و گذشت و برادری و اتحاد را به انسان می آموزد مورد بیان خویش و ممدوح می شمارد.</p>										تفسیر

دیوان شمس تبریزی										کتاب مورد بررسی			
صلح و انسان دوستی					با خود بیگانگی	عشق				محورها			
دوست	انسان	دوستی			صلح	بیگانگی	وداد	محبت	مهر	علاقه	دوستی	کلمات	
۱۱۲	۲۸	۱۷			۴۲	۷	۰	۸	۱۵۵	۲	۱۷	تعداد	
		صفا	سازش	اصلاح								آشتی	آرامش
		۱۰	۶	۱								۳۲	۳
<p>آرامش از نتایج رازداری است و آشتی و سازش میان اضداد با عشق مسیر می‌شود. عشق رازی است که اگر حفظ شود. سالک در مسیر صلح و آشتی میان اضداد شهرت و خود پرستی را کنار می‌گذارد.</p>					فنا و از خود بیگانگی در نتیجه شناخت معارف الهی	<p>بیان تقابل عشق و عقل عشق به عنوان عاملی برای کشف رموز.</p>				مضامین			
<p>استفاده از استعاره‌های مختلف در راستای بیان عشق و در ادامه آن از خود بیگانه شدن، و تضاد میان امیال انسانی از جمله دالها و مدلول‌های این اثر می‌باشد.</p>												دال و مدلول	
<p>در دیوان شمس، مفهوم با خود بیگانگی به صورت «غربت» و «غربت وجودی» بیان گردیده و شرح غربت عارفانه «مولوی» و تطبیق حکایات مثنوی با غربت وجودی و با خود بیگانگی از جمله مفاهیمی است که به چشم می‌خورد. لذا، خاستگاه‌های غربت وجودی با توجه به ابیات مثنوی تشریح شده و این از با خود بیگانگی به عنوان نتیجه غربت عاشقانه و وصال عارفانه در نزد «مولانا» بیان گردیده است.</p>												نحوه گفتار	
<p>در دیوان شمس بیان مضامینی که مولانا در مؤلفه‌های اصلی‌اش، همچون عشق، با خود بیگانگی و صلح و انسان دوستی، تغییراتی می‌نماید. چنانچه کلمه مهر در این کتاب بیشتر به چشم خورده و مفهوم با خود بیگانگی نیز کاربرد بیشتری می‌یابد. در کنار این مفاهیم کلماتی که در بردارنده صلح و انسان دوستی هستند نیز کاربرد بیشتری می‌یابند.</p>										نحوه بیان	برجسته سازی		
<p>مولانا در دیوان شمس علت با خود بیگانگی خود را عشق به شمس تبریزی می‌داند. و همان شمس را کسی که می‌تواند موجب صلح و آشتی میان اضداد درونی شود دانسته است.</p>										منظور از بیان			

<p>بر خلاف دیدگاه مولانا در مثنوی که شروع همه چیز را از عشق می داند در دیوان شمس همه چیز را برگرفته از با خود بیگانگی و فنا شدن و از خود بی خود شدن می داند.</p>	<p>تقدم و تأخر</p>
<p>مولانا درباره تقابل عقل و عشق در مثنوی وحتى در غزلیات شمس ابیات زیادی دارد. مولانا عقل را در مقابل عشق ناچیز می-شمارد و می گوید جایی که عشق فرود آید محل جان نیست و آنجا که عشق خیمه زند بارگاه عقل نیست و معتقد است که عقل در شرح و بیان عشق همچون خری است که در گل و لای گیر کرده، چراکه عشق است که می تواند پرده از اسرار عشق و عاشقی بردارد و رموز آنرا بر ملا سازد، همان طور که حکایت شبانه، انسان را به خواب فرو می برد، سایه عقل و استدلال نیز انسان را به غفلت و بی خبری وارد می سازد و چون شمس حقیقت بتابد قمر عقل و استدلال زایل شود و نور و جذابیت خود را از دست بدهد.</p> <p>مولانا در مثنوی معنوی و دیوان شمس در بیان جلوه های صلح و آشتی، از تناسب و سازگاری اضداد موجود در عالم شروع کرده و به صلح و آشتی انسان ها با یکدیگر و با خداوند که کاملترین و بارزترین نمونه ی آن است اشاره می کند. آشتی اضداد در عالم برای ادامه ی حیات موجودات امری لازم و ضروری است. البته آشتی اضداد نشانه ی نفی تأثیر آنها نیست. بلکه تمام اضداد در یک نظام هماهنگ به نام کائنات حرکت می کنند. در مرتبه ی بالاتر که عالم وحدت و الوهیت است دیگر نشانی از اضداد نیست و یکی رنگی حاکم است. عرفان او عرفانی است که در بطن و متن جامعه جریان دارد، دلیل تعامل و ارتباط تنگاتنگ طبقات جامعه با مولانا هم از همین جا نشأت می گیرد. «مولوی دارای سه شخصیت ممتاز بود، مقصود سه شخصیت طولی نه عرضی، یعنی سه مرحله ی بزرگ علمی و عرفانی را که خود او از آنها به خامی و پختگی و سوختگی عبارت کرده است طی کرد تا به آخرین مدارج ممکن کمال بشری که مرتبه ی اولیای خاص خداست واصل گردید. پس علت اصلی گرایش مولانا به صلح و آشتی، تفکرات و اندیشه ی عرفانی است، تفکراتی که به مرور و به تدریج و تحت تربیت سه مرشد (پدرش، برهان الدین محقق ترمذی و شمس تبریزی) شکل گرفته است، شاید اگر مولانا استادان دیگری داشت و در محیط دیگری تربیت شده بود، از این روحیه ی تسامح و تساهل برخوردار نمی شد. پس محیط اجتماعی هم نقش عمده و تعیین کننده ای در استحکام مبانی صلح و آشتی دارد. مولانا بیشتر به جلوه های عرفانی صلح و آشتی پرداخته که شامل آشتی اضداد در عالم و آشتی سالکان با عقل کل و نظریه ی صلح کل می شود. در دیوان شمس، شمس از نظر مولانا، مردیست که از دنیای محدود قیل و قال به جهان پهناور و گسترده وجد و حال، پای نهاده است. محضر متکلمان، فقیهان و عارفان پرشماری را درک کرده است و گمشده اش را نیافته است تا این که شهرها و بیابان های دراز را می کوید که گمشده اش را در قونیه باز یابد.</p>	<p>تفسیر</p>

بر اساس بررسی انجام شده در متون آثار مولانا جلالدین رومی از جمله مثنوی معنوی، دیوان شمس و فیه مافیه، و مراجعه به متون آنها، می توان نتیجه گرفت، که در آنها مصادیق عشق در دو اثر مثنوی معنوی، دیوان شمس از مترادفات بیشتری برخوردار بوده و در اثر فیه مافیه این مترادفات کمتر است. مترادفات با خود بیگانگی نیز در دو اثر مثنوی معنوی و دیوان شمس، بکار رفته اما در

فیه ما فیه به چشم نمی‌خورد. همچنین مترادفات صلح و انسان دوستی، در دو اثر مثنوی معنوی و دیوان شمس، به صورت مشابه کاربرد داشته است، اما در فیه ما فیه تنها به کلمه اصلاح اکتفا شده است.

بحث و نتیجه گیری

اجتماعیات و مسائل مختلف جامعه یکی از بارزترین بخش‌های متون ادب فارسی است که در سالهای اخیر مورد توجه قرار گرفته و آثار ارزشمندی در این زمینه نگاشته شده است، همچنین در راستای عنوان این پژوهش تحقیقات زیادی صورت گرفته است، برای نمونه محمدی در سال ۲۰۱۵ در تحقیقی با عنوان مفهوم پروجکشن یا تجسم و تبلور در آثار رومی و نتایج اجتماعی آن به بررسی تحلیل اندیشه‌های اجتماعی مولانا پرداخته است. این پژوهش به مانند پژوهش حاضر به بحث در خصوص اهمیت اجتماعی آموزهای اجتماعی مولانا در جهان معاصر می‌پردازد، در همین راستا خلجی در سال ۱۳۹۳ در مطالعه‌ای تحت عنوان «جامعه‌شناسی در مثنوی معنوی مولانا»، دوره زمانی قرن هفتم را مورد نظر داشت، او در این پژوهش به مانند پژوهش حاضر کوشیده است تا تصویری جامعه‌شناختی از مثنوی ارائه شود. همچنین مجوزی و همکاران در همان سال به مطالعه درمان بی‌خویشتنی انسان معاصر از نگاه مولوی پرداختند. در این تحقیق فقط به مفهوم با خود بیگانگی آن‌ها از جنبه روانشناسی و جامعه‌شناسی پرداخته است. در ادامه صدافتی فرد و ابی زاده در همان سال در جستاری در رویکرد مولوی به از خودبیگانگی انسان، با نگرشی به انسان معاصر، پرداختند، این تحقیق به شیوه‌ای نزدیک به این پژوهش به تبیین مفهوم با خود بیگانگی پرداخته است. همچنین فتح‌اللهی و صحرایی در سال ۱۳۹۲ ابعاد اجتماعی مهارت‌های زندگی از دیدگاه مولوی را مورد مطالعه قرار دادند. این تحقیق در صدد یافتن نگرش اجتماعی مولوی و یافتن راهبردهای وی در برقراری ارتباط انسانی مؤثر، ایجاد همدلی و جرأت‌مندی آدمی برای توفیق در زیست اجتماعی است، این پژوهش به مولفه صلح و انسان دوستی به شیوه‌ای متفاوت با پژوهش حاضر پرداخته است. در ادامه طهماسبی در سال ۱۳۸۸ طی مطالعه‌ای تحت عنوان «بازتاب مسایل اجتماعی-فرهنگی در مثنوی معنوی مولانا»، نگاهی جامعه‌شناسانه به مثنوی داشتند، نتیجه بدست آمده، جامعه عصر شاعر را گرفتار آداب و رسوم تقلیدی، ستم، فساد، دروغ و ریاکاری، بلاهت و جهل، سطحی‌نگری، ستیز، قتل، دزدی و ... نشان می‌دهد، که بر خلاف تحقیق حاضر بیشتر جنبه مردم‌شناسی جامعه مولانا لحاظ گردیده است تا جنبه جامعه‌شناسی.

از میان آثار مولانا، غزلیات شمس، حاصل تجربه‌ی والای عشق، زیبایی و هنر مولوی است؛ در حالی که مثنوی معنوی، محصول تجربه‌ی خودیابی، خودشناسی و معرفت‌الهی اوست. در واقع پس از تجربه‌های عملی و ذوقی، مثنوی، تجلی‌گاه تلاش آگاهانه‌ی مولوی برای رسیدن به من برتر و رشد هر چه بیشتر جهان بینی و گسترش فلسفه‌ی خود است و آنچنان که مزلو بر این تجربه پافشاری دارد، در آن راستا می‌کوشد تا صافی‌تر، کل‌گراتر، یگانه‌تر و ... شود. هرچه غزلیات، نمودار عملی در رشد نیازهای مولوی است، مثنوی، مبین نگرش نظری او نسبت به موضوع است و میتوان آن را به اشکال گوناگون بروز کلامی صریح یا در تمثیلات و

شخصیت پردازی قصه‌ها سراغ گرفت. اگر مجموعاً به حیات فکری معنوی مولانا بنگریم، تجربه عرفانی و فلسفی، زیربنا، و تجربه زیبایی شناختی شعر و قصه، روبروی کمال طلبی اوست.

عشق، صلح و انسان دوستی و با خود بیگانگی از جمله مسایلی است که در عرفان ارائه شده از طرف مولانا دارای اهمیتی بسیار است؛ به طوریکه جای جای آثار مولانا پر از مطالبی در مورد عشق، صلح و انسان دوستی و با خود بیگانگی است. به گونه‌ای که با حذف عشق از عرفان مولوی شیرازه عرفان او از هم پاشیده می‌شود و به تعبیر خود مولوی با حذف عشق، شیرازه خلقت و عالم هستی از هم پاشیده خواهد شد. وجوه مشترکی میان دیدگاه‌های مولانا با کریشنا مورتی در مورد حقیقت عشق وجود دارد. از جمله اینکه هیچ یک عشق را مساوی با هوا و هوس نمی‌دانند، زندگی بدون عشق را بی‌معنا و تهی می‌دانند و نیز عشق را عامل سرزندگی و شادمانی معرفی کرده‌اند. در واقع مولانا انسان را موجودی آزاد و مختار می‌داند؛ امکان تغییرات اساسی در طول زندگی را در نظر می‌گیرد و اگرچه به تاثیر عوامل عینی و بیرونی، تجربیات ذهنی و به خصوص خیال بر رفتار آدمی اشاره می‌کند ولی معتقد است که زبان که امری بین‌الذهانی است، تعیین‌کننده اصلی رفتار به شمار می‌آید؛ زیرا اساساً ذهن آدمی از زبان او جدا نیست و تجربه ذهنی و اندیشه او در قالب زبان شکل می‌گیرد و عوامل محیطی - بیرونی نیز پس از تفسیر و معنابخشی در قالب زبان موثر واقع می‌شوند مولانا به گرایش اصیل آدمی به رشد و کمال اشاره داشته و آن را طریق رسیدن به سلامت و نشاط حقیقی می‌داند. او عمدتاً بر آسیب‌شناسی وضعیت وجودی انسان تمرکز دارد و معتقد است انسان‌ها عموماً در وضعیت آسیب قرار دارند؛ مردم اغلب وجود اصیل و واقعی خویش را به اشتباه می‌گیرند و گرفتار تعلقات بدنی، گرایش‌های نفسانی و برساختن خویشتن کاذب شده و با فرو غلتیدن در دام خیالات که صفای روحی آنها را از بین می‌برد، دچار غم و پریشانی و در نتیجه نوعی با خود بیگانگی می‌شوند زبان در نگاه مولانا نقش برجسته‌ای در ساخت‌دهی به معنا و ادراک و رفتار آدمی دارد. سخن می‌تواند نقش اساسی در ایجاد آسیب روانی و درمان داشته و به تعبیر مولانا عالمی را ویران سازد و یا روباه وجود آدمی را شیر و جان مرده انسان را زنده کند. در باب با خود بیگانگی باید عنوان کرد، با خود بیگانگی به معنی دور شدن از ارزش‌ها و فضائل اخلاقی و نسانی و فراموش کردن کمالات و غفلت از خود اصیل و واقعی و گم کردن مسیر درست هدایت است. این موضوع که امروزه با تعبیرات متفاوت و به طور ویژه‌ای مورد توجه دانشمندان و بزرگان علم و ادب بوده و هریک به نوعی به آن پرداخته‌اند. مولوی در دیوان مثنوی بارها، آدمی را مخاطب خویش قرار داده و او را از غفلت و بی‌خبری نسبت به جایگاه خویش، بر حذر می‌دارد و با معرفی نمودن موانع و آفات خودشناسی چون بیماری خودشیفتگی، خود کم بینی، حسد، عیب جویی و... آدمی را متوجه خود واقعی و ارزش‌های اصیل خویش می‌گرداند.

هگلیان «از خود بیگانگی» را حالتی تعریف می‌کنند که بر اساس آن، در برخی تمامیت‌ها، یک حایل شناختی بین آگاهی انسان و جهان اجتماعی عینیت یافته ایجاد می‌شود. به گونه‌ای که انسان آنچه را اساساً آفریده آگاهی خاص خودش هست در قالب واقعیت خشک، مسلط و بیرونی می‌بیند. این حایل، حایل «از خود بیگانگی» است که انسان را از خود واقعی‌اش جدا می‌کند و مانع تحقق

توانایی‌های او به عنوان انسان می‌شود. در فلسفه هگل دست یافتن به دانش حقیقی (دانش مطلق) به معنای بازیافتن خویشتن است. هگل معتقد است که دانش به معنای یگانگی داننده و دانسته است، اما به اعتقاد او این یگانگی با پیوستن انسان به خویشتن خویش حاصل می‌شود، نه با بیرون آمدن از خویشتن. هگل بر این باور است که اندیشه باید بر پای خود بایستند و متعلق خود (دانسته عین) و در نتیجه، دانش مطلق، حاصل شود. اما جذب دانسته در داننده به این معناست که داننده ساختگار دانسته را بشناسد و از آنچه در درون آن می‌گذرد سر در آورد. این محور مرکزی اختلاف فلسفه هگل با تفکر شهودی است و گردش مفهوم بی‌خویشتنی از قدیم به جدید و از مثبت به منفی بر این محور صورت می‌گیرد. بنابراین، مفهوم بی‌خویشتنی در عصر جدید و به ویژه در دست هگل وارونه می‌شود.

در پایان باید خاطر نشان کنیم تمام مطالبی که در این رساله چه در قالب بیان مسئله و مبانی نظری پژوهش و چه در راستای پاسخ به سوالات تحقیق بیان گردید در راستای آشتی انسان و جامعه بوده است، مولانا به ما می‌گوید بدون عشق زندگی اجتماعی ما به مقصود و سرانجامی نخواهد رسید، او به ما می‌گوید ذات دنیا و زندگی اجتماعی ما را با خود بیگانه می‌کند. از آموزهای مولانا می‌فهمیم که صلح و انسان دوستی کمال رشد اجتماعی و انسانیت است.

پیشنهادها

- با توجه به گستردگی مضامین اجتماعی در اندیشه‌های مولانا، سازمان‌های مختلف از جمله آموزش و پرورش می‌تواند از این آموزه‌ها و اندیشه‌ها در راستای آموزش اجتماعی کودکان و نوجوانان استفاده کنند.
- مسئولین و مدیران می‌توانند با توجه به اندیشه‌های اجتماعی مولانا در نحوه مدیریت و اداره سازمان‌ها تجدید نظر نمایند.
- پیشنهاد می‌گردد تا در مطالعات آتی پژوهش‌های مشابه در سایر مفاهیم اجتماعی شاعران و متفکران صورت گیرد.
- پیشنهاد می‌گردد تا در مطالعات آتی تاثیر مفاهیم مورد بحث در این تحقیق بر جامعه نیز مورد بررسی قرار گیرد.

منابع

- آراسته، رضا، ۱۳۷۲، تولدی در عشق و خلاقیت (روان شناسی و مولوی)، با مقدمه اریک فروم، برگردان حسین نجاتی، چ ۱، انتشارات فرا روان، تهران.
- آرون، ریمون، ۱۳۵۲، مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه باقر پرهام، تهران، انتشارات انقلاب اسلامی.
- آیزنبرگ، نانس، ۱۳۸۴، رفتارهای اجتماعی کودکان ترجمه بهار ملکی، تهران: انتشارات ققنوس.
- ترابی، علی اکبر، ۱۳۸۵، جامعه‌شناسی ادبیات فارسی، انتشارات فروزش، تبریز.
- دریابندری، نجف، ۱۳۶۹، درد بی‌خویشتنی، تهران، پرواز، بیتا.
- ستوده، هدایت‌الله، شهبازی، مظفرالدین، ۱۳۸۶، جامعه‌شناسی در ادبیات فارسی (اجتماعیات در ادبیات فارسی)، انتشارات ندای آریانا، تهران.
- شریعتی، علی، ۱۳۶۱، بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی. تهران: الهام
- شفیعی کدکنی، محمد رضا، ۱۳۹۲، زبان شعر در نثر صوفیه، چاپ سوم، تهران: سخن.
- علی احمدی، امید، ۱۳۹۰، جامعه‌شناسی در گلستان سعدی (تحلیل محتوا و طبقه بندی مضمون های اجتماعی)، دانشگاه آزاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، آشتیان.
- عین القضاة همدانی، ابوالمعالی عبدالله بن محمد بن علی المیانجی، (۱۳۷۳)، تمهیدات، تصحیح عقیف عسیران، ج پنجم، تهران، کتابخانه منوچهری.
- مباشری، محبوبه، ۱۳۸۹، فرهنگ اجتماعی عصر مولانا، انتشارات سروش، تهران.
- همایی، جلال الدین، ۱۳۷۶، مولانا نامه، تهران. انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- صیانتی، حسن و اسکو، مریم، ۱۳۹۴، مفهوم عشق از دیدگاه عین القضاة و مولانا، اولین همایش ملی علوم انسانی اسلامی، بصورت الکترونیکی، موسسه آموزشی مس رایان پیشرو

Sociology of Social Concepts in Thoughts of Jalaloddin Mohammad Balkhi (Rumi)

Amir Rahimi Dadmarzi⁴, Dr. Habibollah Aqabakhshi⁵

Abstract

In recent years, various social problems have been considered as one of the most important parts of Farsi literature texts and some precious works have been done in this regard. This paper aims to sociologically analyze the concept of love in thoughts of Rumi. In this paper, content analysis technic is used for analyzing the information. Methodology of this study includes examining Rumi works, and then his thoughts are analyzed and compared in sociological context with view to other sociologists. Statistical population of this research is consisted of well-known works of Rumi and through purposeful sampling method; three important works of Rumi (i.e. Masnavi Ma'navi, the Works of Shams Tabrizi and Fih Ma Fih) have been singled out as statistical sample. Conducted analysis suggests that Rumi reminds us that without love, our social life fails to reach the goal.

Keywords: Love, Jalaloddin Mohammad Balkhi (Rumi), Masnavi Ma'navi, the Works of Shams Tabrizi, Fih Ma Fih.

⁴ Social research group, faculty of social sciences, Rudehen Branch, Tehran, Iran (correspondent author), Email: amirrahimidadmarzi@yahoo.com

⁵ Social research group, faculty of social sciences, Rudehen Branch, Tehran, Iran (correspondent author), Email: haghhabakhsi7@gmail.com

